

بررسی اعمال سه روز پایانی دهه اول ذی حجه در شش قصیده کعبه ستایی خاقانی

محسن آقازاده^۱

چکیده

خاقانی یکی از قصیده‌سرایان برجسته و مهم تاریخ شعر فارسی است. شعراو، که به عنوان یکی از سرآمدان سبک آذربایجانی شعر فارسی است، در اظهار فضل و دانش‌های گوناگون، تشخص ویژه‌ای دارد و دیوان وی یک دانشنامه شعری از علوم مختلف است. مباحث مربوط به علوم دینی نیز به عنوان بخش مهمی از ساختار فرهنگ دینی ایرانیان، جزء مهمی از تلمیحات و اشارات دینی دیوان او را شکل می‌دهند.

حج یکی از فروع مهم دین اسلام است و خاقانی با توجه به علاقه و حب شخصی و اعتقاد راسخ خود دوبار به سفر حج رفته و جلوه‌های مهمی از این واجب دینی را به شکل اشارات ویژه در دیوان خود آورده است. وی قصایدی را به طور ویژه برای سفر حج سروده که به آنها کعبه ستایی می‌گویند. یکی از بخش‌های مهم اعمال حج در سه روز پایانی دهه اول (هشتم تا دهم ذی الحجه) برگزار می‌شود. بنابراین هدف نویسنده در این مقاله بررسی این جلوه‌ها و نمونه‌های آن در قصاید ویژه کعبه ستایی خاقانی است.

کلیدواژه‌ها: سبک آذربایجانی، خاقانی، حج، کعبه ستایی، مناسک حج

۱. دکتری تخصصی، مربی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزش عالی غیرانتفاعی نبی اکرم صلی الله علیه و آله تبریز

مقدمه

خاقانی یکی از قصیده‌سرایان برجسته و مهم تاریخ شعر فارسی است و با سخن استوار و سخته خود جزو ارکان شعر فارسی به حساب می‌آید. شعرا، که به عنوان یکی از سرآمدان سبک آذربایجانی شعر فارسی است، در اظهار فضل و دانش‌های گوناگون، تشخص ویژه‌ای دارد و دیوان وی یک دانشنامه شعری از علوم مختلف است. برای فهم و درک دیوان او باید به انواع مختلفی از دانش‌های مختلف ادبی و غیرادبی (از قبیل لغت‌شناسی، سبک‌شناسی، علوم بلاغی، طب، نجوم، موسیقی، ریاضی) و علوم دینی (از قبیل قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، اصول و...) مسلط بود؛ چنان‌که سخنی شفاهی از استاد قاضی طباطبایی منقول است که «برای شرح کامل دیوان خاقانی لازم است عده‌ای منجم و طبیب و موسیقی‌دان و ریاضی‌دان و عالم دین و... جمع شوند». (معدن‌کن، ۱۳۹۵ش، ص ۱۴)

مباحث مربوط به علوم دینی نیز به عنوان بخش مهمی از ساختار فرهنگ دینی ایرانیان، جزء مهمی از تلمیحات و اشارات دینی دیوان او را شکل می‌دهند. حج یکی از واجبات دین اسلام است و خاقانی نیز با توجه به علاقه، حب شخصی و اعتقاد راسخ خود دو بار به سفر حج رفته و جلوه‌های مهمی از این واجب دینی را به شکل اشارات ویژه در دیوان آورده است. وی قصایدی را به طور ویژه برای سفر حج سروده که به آنها کعبه‌ستایی می‌گویند. یکی از بخش‌های مهم اعمال حج در سه روز پایانی دهه اول (هشتم تا دهم ذی الحجه) برگزار می‌شود. بنابراین هدف نویسنده در این مقاله بررسی این جلوه‌ها و نمونه‌های آن در شعر خاقانی است.

خاقانی

افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی در اوایل قرن ششم (۵۰۰ یا ۵۲۰ ق) در شروان به دنیا آمد و در سال ۵۹۵ قمری در تبریز درگذشت. خاقانی از قصیده‌سرایان

برجسته تاریخ ادبیات فارسی است. پدرش در شهر شروان، پیشه نجاری داشت و مادرش از عیسویان نسطوری بود که بعدها اسلام آورد. بعد از مرگ پدر، عمویش، کافی الدین، سرپرستی او را برعهده می‌گیرد. کافی الدین - که فردی دانشمند، حکیم و فیلسوف بود - در تربیت و آموختن علم به برادرزاده خود کوشش بسیار کرد و خاقانی بارها از تأثیر کوشش عموی خود یاد کرده است.

خاقانی از ادبا و شعرای بلندپایه ادبیات فارسی است که محل توجه بسیاری از شعرای مطرح ادب فارسی قرار گرفته و بر بسیاری از سخنوران پس از خود تأثیرگذار بوده است؛ حتی شعرای برجسته‌ای چون سعدی و حافظ بسیاری از مضامین و ابداعات خود را از او گرفته‌اند، به استقبال شعرهای او رفته‌اند و چند شعر از او را نیز تضمین کرده‌اند. خاقانی از معدود شعرای شعر کلاسیک فارسی است که آثار او بازتاب زندگی واقعی اوست و بسیاری از قطعات و قصاید وی، بازگوکننده رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی او بوده و گواه زندگی سراسر درد و رنج او هستند.

از عاطفی‌ترین قصاید خاقانی می‌توان به قصیده معروف او در مرثیه حادثه خونبار غرّها و نیز قصیده «ایوان مدائن» اشاره کرد. او ایوان مدائن را هنگام بازگشت از سفر حج و در افسوس بر عظمت برباد رفته کاخ شکوهمند ساسانیان و عظمت دیرین ایران سروده است. از خاقانی شناسان برجسته می‌توان به «ولادیمیر مینورسکی»، «دکتر ضیاءالدین سجادی»، «دکتر میرجلال الدین کزازی» و «دکتر معصومه معدن‌کن» اشاره کرد. (رک. معدن‌کن، ۱۳۹۵، ص ۳۸-۱؛ سجادی، ۱۳۸۲، ص ۷۰-۶)

اعتقادات دینی و مذهبی خاقانی

خاقانی مسلمانی با اعتقادات محکم مذهبی بوده است. وی از نظر فکری به مکتب اشعری تعلق داشت و از نظر فقهی تابع فقه شافعی بود. ضیاءالدین سجادی

درباره باور خاقانی بر مذهب شافعی در مقدمه دیوان می نویسد:

خاقانی در مذهب بر طریقه تسنن و پیرو مذهب شافعیه بوده است و این معنا از اشعارش برمی آید و در موارد بسیار از طریقه تسنن و احکام آن سخن گفته و علاوه بر این ائمه شافعیه مانند محمد بن یحیی و محمد اسعد حنفیه و مانند آنها را مدح گفته یا در مرتبه آنان شعر سروده است و همچنین در اشعارش بسیار جا از چار یار پیغمبر یاد می کند و به احترام نام می برد؛ مانند:

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند نداشت ساعد دین یاره داشتن یارا
یا اینکه:

بی مهر چار یار در این پنج روزه عمر نتوان خلاص یافت از این شش در فنا
و نیز:

پشت آرم چار یارش را شفیع کز هدیشان عز و الا دیده ام

و امثال اینها زیاد دارد. (سجادی، ۱۳۸۴، ص ۲۶ و ۲۷)

با این وجود به خاندان پیامبر ﷺ احترام بسیار می گذاشت که در اشعارش مشهود است.

می توان گفت که یکی از مجموعه نعت ها و ستایش های مهم از حضرت رسول اکرم ﷺ و کعبه معظمه متعلق به شعر خاقانی است.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین به اثبات شیعه بودن خاقانی پرداخته و دلایل متعددی از فحوای کلام او ذکر می کند. وی برخی از اشعار خاقانی را درباره خلفا به رمز و کنایت تأویل کرده و از آن تشیع خاقانی را استنباط کرده است. همچنین شوشتری برای استنباط سخنان خود به برخی اشعار خاقانی و مضامینی چون «علوی دوست بودن» اشاره دارد. (شوشتری، ۱۳۷۷، ص ۶۲۲-۶۱۷)

خاقانی بارها به صراحت ارادت خود را به خاندان پیامبر نشان داده است. او چندین بار از ارادت خود به حضرت امیرالمؤمنین سخن گفته است:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیرت علی است فاضل تر
هر که بد بینی از نژاد علی نیک تر دان ز خلق و عادل تر
بدشان نیک تر ز مردم دان نیکشان از فرشته کامل تر

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۸۸۷)

وی در بیتی احوال و روزگار خود را به امام حسین علیه السلام و واقعه کربلا تشبیه می کند:
من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
(همان، ص ۲)

بارها از اشتیاق خود به زیارت مرقد امام رضا علیه السلام سخن می گوید:
روضه پاک رضا دیدن اگر طغیان ست شاید ابر بره طغیان شدنم نگذارند
(همان، ص ۱۵۴)

بر سر روضه معصوم رضا شبه رضوان شوم ان شاء الله
(همان، ص ۴۰۶)

از این رو و با توجه به اینکه بحث زیارت بقاع متبرکه ائمه، از اعتقادات مهم شیعه محسوب می شود و نیز ارادت ویژه ای که نسبت به سنایی دارد و سنایی نیز با توجه به فحوای اشعارش احتمال گرایشش به مکتب تشیع بالاست، می توان مکتب فکری خاقانی را از این نقطه نظر نیز پژوهش کرد. (برای بحث درباره مذهب سنایی، رک: عابدی، ۱۴۰۰، ص ۵۸-۵۷)

فروزانفر معتقد است که خاقانی در قسمتی از ایام حیات به مشرب قلندری روی

آورده و از نعت کعبه دست شسته است. وی می‌گوید:

ظاهراً سفرهای خاقانی به حجاز و قطع بادیه و رنج‌هایی که از عرب در طی بادیه و از سدنه بیت‌الله در ایام حج بدو رسید، در کاهش تعصب باعشی قوی بود و او را، که چندین چامه در اشتیاق این سفر با سوز و گداز تمام به نظم آورد، چنان کوفته و رنجیده خاطر ساخت که بی‌اختیار زبان به هجای عرب گشود و از کعبه ستایی دست باز داشت و محرم می‌شد و روی به پیرمغان و خرابات آورد. (فروزانفر، ۱۳۶۹، ص ۶۲۴-۶۲۳)

با نگاه به سوانح حیات و سیر تحولی اندیشه خاقانی هیچ سند معتبری بر این نوع تحول فکری در خاقانی نمی‌توان یافت و به نظر می‌رسد این مطلب نگرش شخصی استاد فروزانفر باشد.

از طرف دیگر گستردگی کعبه ستایی‌ها در ایام حیات خاقانی نشان از عمق اعتقاد او به این مکان مقدس در طول دوران حیات او دارد. این نکته نیز قابل توجه است که صرف شعر قلندریه سرودن، نشانگر روی گرداندن از اعتقادات مذهبی نیست و خود قلندریات، اشعاری قابل تفسیرند که بخشی از مجموعه میراث شعر عرفانی را شکل می‌دهند و گواه آن سنایی و شاعرانی همچو او است. ت. فرنگی

فروزانفر در ادامه درباره باور خاقانی به تصوف می‌نویسد:

تصوف او متوسط است و مانند سنایی و عطار در عالی‌ترین درجه نمی‌باشد و بدین جهت مانند صوفیان متوسط به تأویل ظواهر می‌گراید و بدان پای‌بند است؛ چه صوفیان متوسط به هیاکل عبادت از آن جهت که مظهر لطائف معنوی است، پای‌بندند و برای هریک از آنها تأویلی قائلند و تا سالک زنده است، به حفظ صورت مکلف است؛ برخلاف صوفیان قلندر که به گفته خود در معانی غرقند و پروای صورت ندارند و صورت را طریق می‌دانند و چون به

سرمنزل وصول، یعنی حصول کمال، آن صورت و آن غیررسند اشتغال نفس را بدان نوعی از سیرقه‌قرایی می‌شمارند و گویا مولوی در اشارت بدین معنا فرماید:

چون که بامعشوق گشتی همنشین دفع کن دالگان را بعد ازین
و خاقانی، که تمایلش به طبقه نخستین واضح‌تر است، مثلاً برای حج لطیفه‌ای قایل شده و باز جای دیگر سنت را طریق نجات می‌داند و از مجموع این دو نوع فکر تصور می‌رود که خاقانی به مشرب صوفیان متوسط متمایل تر بوده است و سخنان صوفیانه‌اش بیشتر بیان احوال خویش و به ذوقیات این طبقه شبیه‌تر و کمتر متضمن حقایق و مطالب سودمند تصوف است. (همان، ص ۶۲۵-۶۲۴)

سجادی درباره تعصب خاقانی به احکام شرع و دین می‌نویسد: خاقانی در مذهب تعصب دارد و اگرچه در بعضی موارد از خشکی و قشری بودن اجتناب می‌ورزد و روش صوفیان را پیش می‌گیرد و می‌ستاید، ولی با این همه تعصب و خشکی بسیار دارد و در مواردی از اشعارش باده پرستان را انکار می‌کند و تنها راه نجات را آداب و سنن دینی و احکام شرعی می‌داند؛ چنان‌که می‌گوید:

قرآن شفا شناس که حبلی است بس متین

سنت نجات دان که صراطی است مستقیم

تا زین نجات جا طلبی در ره نجات

جنات بان نه جات دهد نه ره ای سلیم

راه ابتدا خدای نماید پس انبیا

زر اول آفتاب دهد پس کف کریم

(سجادی، ۱۳۸۲، ص ۲۹-۲۸)

زکریای قزوینی نیز متدین بودن را بخشی از منش زندگی خاقانی معرفی می‌کند.

(قزوینی، ۱۳۸۰ ق، ص ۶۰۰)

سجادی حتی بدبینی و اعراض خاقانی از فلسفه را نیز در ادامه پای بندی او به شریعت و سنت می‌داند. وی در یک قصیده به کلی فلسفه را طعن می‌کند و آن را مایهٔ اضلال می‌انگارد و می‌گوید:

علم تعطیل مشنوید از غیر سر توحید را خلل منهد
فلسفه در سخن نیامیزید وانگهی نام آن جدل منهد
زجل زندقه جهان بگرفت گوش همت براین زجل منهد
نقد هر فلسفی کم از فلسی است فلس در کیسهٔ عمل منهد
فلسفی مرد دین مپندارید حیز را جفت سام یل منهد

و از اینجا باید گفت که خاقانی تحت تأثیر افکار و عقاید مردمان زمان خویش دارای تعصب در طریقهٔ تسنن بود و چون آنان از علوم عقلی و فلسفه پرهیز داشت و فقیه و محدث را بر فیلسوف و متفکر برتری می‌داد. (سجادی، ۱۳۸۲، ص ۲۹)

مباحث

حج و خاقانی

همان‌طور که در بخش معرفی خاقانی ذکر شد، وی سفرهای زیادی به نقاط مختلف داشته است؛ اما از سفرهای مهم و تأثیرگذار او، دو سفر حج است که حاصل آن شش قصیده، منظومهٔ سفرنامه‌ای *تحفة العراقین* و ذکر مکرر از حج و مناسک آن در خلال اشعار دیگر است.

خاقانی در این قصاید با بدیع‌ترین تشبیهات و توصیفات و تازه‌ترین ترکیبات و تعبیرات، شوقِ شب‌روان و بادیه‌سپران را به تصویر کشیده و کعبه، این «عروس هر هفت کرده»، را به دل‌ربایی از عارف و عامی براریکهٔ عزت می‌نشانند. عشق و اشتیاق خاقانی در این اشعار، خاکیان را به افلاک می‌رساند و روحانیان عالم بالا را به میهمانی زائران می‌کشاند؛ خیال کعبهٔ دیدهٔ مشتاقان را زمزم افشان می‌کند و عشق

به سنتِ اعرابِ مهمان‌دوست، آتشی در مکه به پا می‌کند که عاشقان را از هند و چین بدان سو می‌کشاند؛ شب‌روانِ صادق هوی‌هوی‌گویان و اشک‌ریزان به سوی خاتون عرب می‌شتابند و ره‌زنان بادیه، برخلاف عادت، دست نوازش بر سر آنان می‌کشند؛ نَفِّ باحورا به رایحهٔ حورا مبدل می‌شود و ریگزارهای سوزان و آبگیرهای بی‌آب به روضه‌های سرسبز و برکه‌های پرآب تبدیل می‌گردند، شوره‌زارها فرات شده و دل‌دریاکشان سرمست را سیراب می‌کنند. دشت موقوف سراپا جان می‌شود و جبل‌الرحمه گوهر بنیان شده و سنگ‌ریزه‌هایش سرمهٔ چشم ابدال می‌گردد. نور مغفرت الهی از مشعرالحرام به آسمان‌ها پرتو می‌افکند؛ شن‌ریزه‌های صحرا و آب و گیاه بادیه، شافِ شافی گشته و نور چشم رهروان می‌شود و دل شب‌های بادیه، میهماندار بزم عروسان بیابان می‌گردد و رهسپران بادیه، سراپا دیده به تماشای پایکوبی و دست‌افشانی و شکرریزی این عروسان می‌نشینند. عاشقانِ پاکباز نفس انسانی خود را در قربانگاه قربانی می‌کنند و عیسی و موسی و خضر و ادريس و یوسف و سایر انبیا آنان را همراهی می‌کنند. جبرئیل پرزیرپایشان می‌گسترد و کوس حاج در صحرای محشر آسای عرفات قیامتی به پا می‌کند و در لحظه لحظهٔ این غوغای روحانی، خاتون عرب با رخ گندم‌گون و زلف حبشی و خال زنگیانهٔ خود، دل از شیفتگان می‌رباید. زائران در پی وصال کعبه، در بزم مرقد مصطفوی، به خوانسالاری محمد، برخوان عزت می‌نشینند، خوانی که آب دستانش از خورشید، جلابش از آب دست رسول الله و خالاش از طوبی است. (معدن‌کن، ۱۳۹۵، ص ۱۱-۱۰)

شش قصیدهٔ خاقانی در ستایش کعبه

۱. قصیدهٔ «منطق الطیر» با مطلع اول در صفت صبح و مدح کعبه و مطلع دوم در صفت بهار و تخلص به مدح سید کائنات با مطلع:

زد نفس سربه مهر صبح ملمع نقاب خیمه روحانیان کرد معبر طناب
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۴۱)

و مطلع دوم:

رخش به هرا بتاخت بر سر صفر آفتاب رفت به چرب آخوری گنج روان در رکاب
(همان، ص ۴۲)

۲. قصیده «نزهة الأرواح ونزهة الاشباح» که در صفت عشق و مقصد صدق و شرح منازل و مناسک راه کعبه از بغداد تا مکه است که در حضرت کعبه انشا کرده، با مطلع اول:

شب روان در صبح صادق کعبه جان دیده اند
صبح را چون محرمان کعبه، عریان دیده اند
(همان، ص ۸۸)

و مطلع دوم:

تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده اند
دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده اند
(همان، ص ۹۰)

و مطلع سوم:

دشت موقف را لباس از جوهر جان دیده اند
کوه رحمت را اساس از گوهر کان دیده اند
(همان، ص ۹۳)

۳. قصیده «حرز الحجاز» که در کعبه علیا و پیش بالین مقدس مصطفی ﷺ انشا کرده است، با مطلع:

شب روان چون رخ صبح آینه سیما بینند
 کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند
 (همان، ص ۹۵)

۴. قصیده «کنز الرکاز» که در مدح کعبه و نعت پیامبر ﷺ است، با مطلع:
 مقصد اینجا است، ندای طلب اینجا شنوند
 ختیاں را ز جرس صبح دم آوا شنوند
 (همان، ص ۱۰۰)

۵. قصیده «باکورة الاسفار و مذکورة الاسفار» که در وصف مناسک حج و تخلص
 به مدح جمال الدین موصلی، که حرم کعبه را تعمیر کرده، بر در کعبه انشا کرده و آن
 را به آب زر نوشته اند، با مطلع اول:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش
 کامیخت کوه ادیم شد از خنجر زرش
 (همان، ص ۲۱۵)

و مطلع دوم:
 سرحد بادیه است روان پاش بر سرش
 سرحد بادیه است روان پاش بر سرش
 (همان، ص ۲۱۶)

و مطلع سوم:
 اینک مواقف عرفات ست بنگرش
 طولش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش
 (همان، ص ۲۱۸)

و مطلع چهارم:

من صید آن که کعبه جانهاست منظرش
با من به پای پیل کند جنگ عبهرش

(همان، ص ۲۱۹)

۶. قصیده «تحفة الحرمين وتحافة الثقلين» که در کعبه معظمه انشا و پیش روضه
مقدس مصطفی ﷺ انشا نموده است، با مطلع اول:

صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده
جان عالم دیده و در عالم جان آمده

(همان، ص ۳۶۸)

و مطلع دوم:

الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده
دل تنوری گشته و زو دیده طوفان آمده

(همان، ص ۳۷۱)

اما خود واژه حج غیر از قصاید مذکور در ابیات دیگری از قصاید خاقانی به عنوان
واژه کلیدی و مضمون ساز نقل شده است:

پریرنوبت حج بود و مهد خواجه هنوز
از آن سوی عرفات ست چشم بر فردا

(همان، ص ۷)

گویم حج تو هفتاد و دو حج بود امسال
این چنین سفته مکن تعبیه دربار مرا

(همان، ص ۳۹)

حج ملوک و عمره بخت ست و عید دهر
بر درگهش که کعبه است و محشرش ...

گفتا: مپای، رو حج و عیدی دگر بر آر
تا هر که هست بانگ برآید ز حنجرش
کاقبال بین که حاصل خاقانی آمدست
کاندر سه مه سه عید و دو حج شد میسرش

(همان، ص ۲۲۶)

اعرابیم که بر پی احرامیان روم حج از پی ربودن کالا برآورم
(همان، ص ۲۴۶)

کز پی حج رخصتم خواهی زشاه کاین سفر دل را تمنا دیده‌ام
(همان، ص ۲۷۵)

دارم دل عراق و پی مکه و سر حج درخورترا از اجازت تو درخوری ندارم
(همان، ص ۲۸۳)

کعبه رایک بار حج فرض است و حضرت کعبه‌وار
حج ما هر هفته عمداً برنتابد بیش از این

(همان، ص ۳۳۷)

کعبه نیز با توجه به موقعیت و جایگاه خود، یکی از ارکان جدایی ناپذیر مناسک حج است.

کعبه در دین اسلام شرافت و حرمتی خاص دارد و از آن به بیت الله الحرام نیز تعبیر می‌شود. برخی روایات اشاره دارند که محل کعبه اولین نقطه‌ای است که هنگام دحو الارض^۱ پدیدار شده است.

۱. سربرآوردن خشکی‌ها از زیر آب

کعبه در احکام و آداب دینی اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. مسلمانان در مناسک حج به گرد کعبه طواف می‌کنند و نماز را به سمت آن می‌گزارند. مطابق قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک فرزندش اسماعیل دیوارهای کعبه را بالا آورد و مردم را به مناسک حج دعوت کرد و مطابق برخی روایات نخستین بار حضرت آدم علیه السلام کعبه را بنا کرد و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را بازسازی کرد.

خاقانی شیفته کعبه و زادگاه اسلام است و ذکر نام کعبه در اشعار وی از بسامد بالایی برخوردار است،

کعبه غیر از موارد مذکور در شش قصیده، در ابیات زیر از قصاید به عنوان واژه کلیدی و مضمون ساز ذکر شده است:

با قطار خوک در بیت المقدس پی منه با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا
(همان، ص ۱)

چون رسیدی بر در لاصدر الا جوی از آنک
کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا
(همان، ص ۲)

آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی این غول دار بادیه را کرد زیر پا
(همان، ص ۵)

به دست آزمده دل که بهر فرش کنشت ز بام کعبه ندرند مکیان دیبا
(همان، ص ۷)

گر در سموم بادیه لا تبه شوی آرد نسیم کعبه الا الهت شفا
(همان، ص ۱۶)

پس از میقات و حرم و طوف کعبه
(همان، ص ۲۵)

جمار و سعی و لبیک و مصلی

گرد و شود قبله مان بس عجیبی نی از آنک
(همان، ص ۳۸)

او به شماخی نهاد کعبه دیگر بنا
تا ابد این کعبه باد قبله مجد و ثنا

سفر کعبه به صد جهد بر آوردم و رفت
گویم کعبه ز بالای سرت کرد طواف
من در کعبه زدم، کعبه مرا درنگ داشت
دامن کعبه گرفتم، دم من درنگرفت
مغکده دید که من رد شده کعبه شدم
شیر مردان در کعبه مرا نپذیرند
زین سپس خال بتان بس حجرالأسود من
(همان، ص ۳۹-۴۰)

سفر کوی مغان است دگر بار مرا...
این چنین بی هده پندار مپندار مرا
چون ندانم زدن آن در ندهد بار مرا
دم نبیند چون نبیند دم کردار مرا
کرد لابه که ز من مگذرو مگذار مرا
که سگان در دیرند خریدار مرا...
زمزم آنک خم و کعبه در خمار مرا

به خال و زلف و لب و حجله عروس عرب
(همان، ص ۵۰)

که سنگ کعبه و حلقه است و آستان و حجاب

که بعد طاعت قرآن و کعبه در سجده
(همان، ص ۵۱)

پس از درود رسول و صحابه در محراب

چون کعبه مجاور حجاب است
(همان، ص ۷۱)

آن کعبه که کس عیان ندید است

و این پرده گر نه صخره کعبه است، پس چرا
لب‌های عرشیان همه بوسه‌ستان اوست

(همان، ص ۷۳)

و آن زبیده است کز سعادت بخت بهر کعبه، زر و سرافشانده است

(همان، ص ۸۲)

کعبه ملک است صحن بارگاهش کز شرف
باغ رضوان را کبوترخانه ایدر ساختند

(همان، ص ۱۱۴)

آن‌که در کعبه اعتکاف گرفت سنگ چون در کبوتر اندازد

(همان، ص ۱۲۵)

صحن ارم تورا است و درو روح رانشست حصن حرم تورا است و درو کعبه را قرار

هر سال اگر خواص خلیفه برند خاص از بهر کعبه پرده رنگین سبزکار

آن پرده تو کز در سلطان انجم است آویختند بر در این کعبه آشکار

(همان، ص ۱۷۶)

نوک سر کلک او قبله در عدن خاک سم اسب او کعبه مشک تدار

(همان، ص ۱۸۴)

کعبه ز جای خویش بجنید روز عید در من فشاند شقه دیبای اخضرش

(همان، ص ۲۲۶)

از گنبد فلک ندی آمد به جسم او کای گنبد تو کعبه حاجت روای خاک

(همان، ص ۲۳۸)

بوس و دعا کعبه را بر در و دست چنانک
موضع بوسه حجر، جای دعا ملتزم
(همان، ص ۲۶۴)

کعبه است ایوان خسرو کاندراو ستر عالی را هویدا دیده‌ام
کعبه را باشد کبوتر در حرم در حرم شهباز بیضا دیده‌ام...
کعبه را ماند در عالیت و من محرم این کعبه‌ام تا دیده‌ام...
گریه بوی طمع گفتم مدح تو کعبه را دیر چلیپا دیده‌ام
(همان، ص ۲۷۵-۲۷۳)

نزد من کعبه کعبه است خراسان که ز شوق
کعبه را محرم گردان به خراسان یابم...
بهر قربان چنین کعبه عجب نیست که من
عید را صورت قربان به خراسان یابم
(همان، ص ۲۹۵)

او کعبه علوم و کف و کلک و مجلسش بودند زمزم و حجر الأسود و مقام
(همان، ص ۳۰۲)
کعبه وارم مقتدای سبزپوشان فلک کز و طای عیسی آید شقه دیبای من
(همان، ص ۳۲۲)

کعبه جان صدر توست، چار ملک چار رکن
رستم دین قدر توست، هفت فلک هفت خان
(همان، ص ۳۳۳)

حضرت پاک از چو ما آلودگان آسوده‌اند

کعبه پیلان را مفاجا برنتابد بیش از این

(همان، ص ۳۳۷)

راهی است ورا به کعبه مجد بی‌زحمت ناقه و بیابان

(همان، ص ۳۴۵)

کعبه عبارت‌ستای من شد ازیرا دید مرا مکرم‌ستای صفاهان

کعبه مرا رشوه داد شقه سبزش تا نهم مکه را ورای صفاهان

(همان، ص ۳۵۶)

منقل مربع کعبه‌سان، آشفته در وی رومیان

لیک‌گویان در میان، تن محرم‌آسا داشته...

خاصه که خضرم درعرب، ازآب زمزم‌شسته لب

من گرد کعبه چند شب، شب زنده عذرا داشته

(همان، ص ۳۸۲-۳۸۳)

ایوانش را کز کعبه بیش احسان زمزم‌رانده بیش

از بوقییس حلم خویش ارکان نو پرداخته

(همان، ص ۳۸۸)

آن کعبه محرم‌نشان، آن زمزم آتشفشان

در کاخ مه دامن‌کشان، یک مه به پروار آمده

(همان، ص ۳۹۰)

کعبه به زاهدان رسد، دیر به ما سبوکشان
بخشش اصل دان همه ما و تواز میان بری
(همان، ص ۴۲۸)

کعبه است حضرت او کز چارپای تختش
بیرون ز چار ارکان، ارکان تازه بینی
(همان، ص ۴۳۲)

کعبه چه کنی با حجرالأسود وزمزم ها عارض وزلف و لب ترکان سرایی
(همان، ص ۴۳۵)

همچنین به صورت بیت الله نیز در ابیات زیر ذکر شده است:
درایرمان سرای جهان نیست جای دل دیراز کجا و خلعت بیت الله از کجا
(همان، ص ۱۵)

و نیز به صورت بیت الحرم در ابیات زیر:
خود سپاه پیل در بیت الحرم گو پی منه
خود قطار خوک در بیت المقدس گو میا
(همان، ص ۲۲)

و نیز خاقانی قصیده ای باردیف کعبه به مطلع زیر دارد:
ای در حرمت نشان کعبه درگاه تو را مکان کعبه
(همان، ص ۴۰۳)

همچنین کعبه به صورت ترکیب «کعبه خلد»:
در کعبه خلد صدر بزمتم کوثر نم ناودان بینم
(همان، ص ۲۷۱)

و «کعبه حق»:

پیشست آرم کعبه حق را شفیع کاسمانش خاک بطحا دیده ام

(همان، ص ۲۷۵)

و «کعبه قدس»:

ای جنت انس را تو کوثر وی کعبه قدس را تو زمزم

(همان، ص ۲۷۷)

حجره دل را کز کعبه وحدت اثر است در به فردوس و کلیدان به خراسان یابم

(همان، ص ۲۹۵)

در دیوان خاقانی ذکر شده است.

همچنین نام شهر مکه نیز غیر از قصاید مذکور و ابیات فوق، در ابیات زیر از قصاید

به عنوان واژه کلیدی و مضمون ساز ذکر شده است:

این کعبه در سراق شروان سریر داشت

و آن کعبه در حدیقه مکه قرار کرد

(همان، ص ۱۵۲)

گر خط شمال خسف گیرد زی مکه روم امان بینم

(همان، ص ۲۶۷)

دارم دل عراق و پی مکه و سر حج در خور تراز اجازت تو در خوری ندارم

(همان، ص ۲۸۳)

و نیز اصطلاح «مگیان» در معنای اهالی مکه در ابیات زیر به عنوان واژه کلیدی و

مضمون ساز استفاده شده است.

به دست آزوده دل که بهر فرش کنشت ز بام کعبه ندرند مکیان دیبا
(همان، ص ۷)

ناکرده مکر مگیان، جان محمد را زیان
چون عنکبوتی در میان پروانه غار آمده
(همان، ص ۳۹۲)

همچنین «چاه زمزم» به عنوان یکی از مکان های مهم و همیشه ثابت در شهر مکه،
که در ایام حج نیز بسیار استفاده می شود، غیر از موارد مذکور در شش قصیده و ابیات
فوق، در ابیات زیر از قصاید به عنوان واژه کلیدی و مضمون ساز ذکر شده است:
زمین سپس خال بتان بس حجارا لاسود من

زمزم آنک خم و کعبه در خمار مرا
(همان، ص ۴۰)

زمزم به سان دیده یعقوب زاده آب یوسف کشنده دلوز چاه مقعرش
(همان، ص ۲۱۹)

در کعبه کرده عید وز زمزم مزیده آب چون نی شکر چگونه زمزم آتش ترش
(همان، ص ۲۲۴)

زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان طوفان خون ز صخره صما برآورم
(همان، ص ۲۴۶)

ای جنت انس را تو کوثر وی کعبه قدس را تو زمزم
(همان، ص ۲۷۷)

رخ از آب زمزم نشویم ازیرا که آلوده ام، روی زمزم ندارم
(همان، ص ۲۸۵)

او کعبه علوم و کف و کلک مجلسش بودند زمزم و حجرالأسود و مقام
 او و همه جهان مثل زمزم و خلاب او و همه سران حجرالأسود و رخام
 زمزم نمای بود به مدحش زبان من تا کرده بودم از حجرالأسود استلام
 (همان، ص ۳۰۲)

ایوانش را کز کعبه بیش احسان ز زمزم رانده پیش
 از بوقبیس حلم خویش ارکان نو پرداخته
 (همان، ص ۳۸۸)

آن کعبه محرم نشان، آن زمزم آتش فشان
 در کاخ مه دامن کشان یک مه به پروار آمده
 (همان، ص ۳۹۰)

نظاره در تو چشم ملائک که چشم تو دیده جمال کعبه و زمزم فشان شده
 (همان، ص ۴۰۱)

دلم کعبه است و تن حلقه، چگونه حلقه ای کان را
 ز بس دندان گریینی دهان زمزمش خوانی
 (همان، ص ۴۱۰)

کوی مغان و ما و تو هر سر سنگ کعبه ای
 درد تو کرده زمزمی، دست تو کرده ساغری
 (همان، ص ۴۲۸)

کعبه چه کنی با حجرالأسود و زمزم ها عارض و زلف و لب ترکان سرایی
 (همان، ص ۴۳۵)

اعمال ایام هشتم تا دهم ذی الحجه در دیوان خاقانی

در این بخش، اعمال هشتم تا دهم ذی الحجه و مضمون سازی از آنها در شش قصیده مذکور با ذکر مصادیق اهم بررسی می شود.

۱. احرام

فرایند بستن احرام آن است که فرد حج گزار هرچه خداوند بروی حرام کرده برخورد حرام کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۱)

مُحرم نیز کسی است که عمل احرام را انجام می دهد.

محرمان چون ردی صبح درآرند به کتف

کعبه را سبزیبایی فلک آسا بینند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۵)

و نیز اشاره به وادی ای که در آنجا زائران محرم می شوند:

دیوکزوادی محرم شنود ناله کوس چون حریر علمش لرزه ز آوا بینند

(همان، ص ۹۸)

خاقانی از لفظ «احرامی» نیز برای فرد محرم استفاده کرده است:

عیسی آنک پیش کعبه بسته چون احرامیان

چادری کان دست ریس دخت عمران آمده

(همان، ص ۳۷۰)

لباس احرام: این لباس شامل دو تکه لباس دوخته نشده است که حجاج یکی

را از پایین تنه و دیگری را از بالاتنه در ایام حج می پوشند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳،

ص ۱۷۶-۱۷۵)

صبح را در ردی ساده احرام کشند تا فلک را سلب کعبه مهیا بینند
(همان، ص ۹۵)

مسئله مهم دیگر سفیدپوش شدن حاجیان و محرمان در ایام حج است:
خانه خدایش خداست، لاجرمش نام هست
شاه مربع نشین، تازی رومی خطاب
(همان، ص ۴۲)

در این بیت رومیان به اقتضای سفیدپوست بودن، اشاره به لباس سفید حجاج دارد. (معدن کن، ۱۳۹۵، ص ۱۹۹)

لباس احرام در سفیدی به کفن نیز تشبیه شده است:
زندگان کشته نفس، آنجا کفن در تن کشان
زعفران رخ حنوط نفس ایشان دیده اند
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۳)

احرام در دیوان خاقانی، چهارده بار به عنوان واژه مضمون ساز، «احرام حج» یک بار به صورت واژه مضمون ساز، «احرام گه» یک بار به صورت واژه مضمون ساز و «احرامیان» نیز دو بار به صورت واژه مضمون ساز به کار رفته است. (رک: خاقانی، ۱۳۸۲ و امیری خراسانی، ۱۳۸۷)

۲. صفا و مروه

صفا، صخره ای بین مکه و کوه مروه در دامنه کوه ابوقبیس است که عمل «سعی» در آن انجام می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۰-۱۹۹)
ناصر خسرو می نویسد:

ودامن کوه ابوقییس صفاست و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگ ها به ترتیب رانده که بر آن آستانه ها روند خلق و دعا کنند و به آخر بازار از جانب شمال، کوه مروه است و آن اندک بالای است و براو خانه های بسیار ساخته اند و در میان شهر است و در این بازار بروند از این سرتا بدان سرو آنچه گویند صفا و مروه کنند آن است. (ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۸۷)

رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه

هم بر آن ترتیب کز سادات و اعیان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۳، ص ۹۴)

ترکیب «صفا و مروه» یک بار به عنوان واژه مضمون ساز و «مروه» نیز دو بار به عنوان واژه مضمون ساز در قصاید خاقانی به کار رفته است. (رک: خاقانی، ۱۳۸۲ و امیری خراسانی، ۱۳۸۷)

۳. عرفات

اولین مرحله از مناسک حج تمتع بعد از احرام، وقوف در سرزمین عرفات در نیمه دوم روز عرفه (نهم ذی حجه) است. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۳) عرفات نام صحرائی است وسیع و هموار که در ۲۲ کیلومتری جنوب شرقی مکه در میان راه طائف و مکه قرار دارد. این منطقه به وسیله کوه هایی که به شکل نیم دایره در اطرافش قرار دارد، مشخص شده است؛ به طوری که از شرق و جنوب و شمال شرقی در احاطه کوه است. عرفات سرزمینی است مرتفع و به شکل تقریباً مربع با مساحتی بالغ بر حدود هجده کیلومتر مربع و وسیع ترین مشاعر مقدسه است. در قسمت شمال شرقی آن جبل الرحمه و در غرب آن مسجد نمره قرار دارد. در حج، وقوف از ظهر تا غروب روز نهم ذی حجه در عرفات واجب و از ارکان حج است. (فکری و علایی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۹)

در سفرنامه ناصر خسرو آمده است:

دشت عرفات در میان کوه‌های خرد است، چون پشته‌ها و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه السلام کرده است و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است و چون وقت نماز پیشین شود، خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند؛ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت به رسم مسافران بکنند و همه در آن وقت قامتی نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند؛ پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند. (ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۱۰۲)

کعبه را نام به میدان‌گه عام عرفات حجره خاص جهان داور دارا شنوند
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲)

از عرفات با عنوان «موقف» نیز یاد می‌شود:

وادی فکرت بریده، محرم عشق آمده موقف شوق ایستاده کعبه جان دیده‌اند
(همان، ص ۸۹)

دشت موقف را لباس از جوهر جان دیده‌اند

کوه رحمت را اساس از گوهر کان دیده‌اند
(همان، ص ۹۳)

در برخی موارد از ترکیب «مواقف عرفات» نیز استفاده شده است:

اینک مواقف عرفات است بنگرش

طولش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش

(همان، ص ۲۱۸)

در بیت زیر نیز مراد از «عرقاب مصحف»، عرفات است. (معدن‌کن، ۱۳۹۵، ص ۲۵۹):

جمله در غرقاب اشک و کرده هم سیراب از اشک
خاک غرقاب مصحف را که عطشان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۳)

از اعمال دیگر مواقف عرفات، لبیک گویی حجاج است. (معدن کن، ۱۳۹۵،
ص ۲۸۵)

در بیت زیر مراد از نعره عابدان، همان لبیک گویی است:
عابدان نعره برآرند به میدان گه از آنک نعره شیردلان در صف هیجا شنوند
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲)

ناصر خسرو به کوه «جبل الرحمه» در نزدیکی عرفات نیز اشاره کرده است:
به یک فرسنگی آنجا کوهی خُرد سنگین است که آن را جبل الرحمه گویند.
بر آنجا بایستند و دعا کنند تا آن وقت که آفتاب فرورود و پسر شاددل، که امیر
عدن بود، آب آورده بود از جای دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن
کوه آورده و به دشت عرفات برده و آنجا حوض ها ساخته که در ایام حج پر
آب کنند تا حاج را آب باشد و هم این شاددل بر سر جبل الرحمه چهار طاقی
ساخته عظیم که روز و شب عرفات بر گنبد آن خانه چراغ ها و شمع های
بسیار نهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه از او هزار
دینار بستد که اجازت داد تا آن خانه بساخت. (ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۱۰۲)

و خاقانی نیز به این کوه اشاره کرده است:

دشت موقف را لباس از جوهر جان دیده اند
کوه رحمت را اساس از گوهر کان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۳)

خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود

تا صدایش از جبل الرحمه به تنها شنوند

(همان، ص ۱۰۱)

جبریل خاطب عرفات است روز حج از صبح تیغ و از جبل الرحمه منبرش

(همان، ص ۲۱۸)

واژه «عرفات» ده بار به عنوان واژه مضمون ساز، «موقف» یک بار به عنوان واژه مضمون ساز و «جبل الرحمه» سه بار به عنوان واژه مضمون ساز در قصاید خاقانی به کار رفته است. (رک: خاقانی، ۱۳۸۲ و امیری خراسانی، ۱۳۸۷)

۴. مشعرالحرام یا مزدلفه

مشعر در لغت به معنای فهمیدن و آگاه شدن است و در اصطلاح سرزمینی است که در میان عرفات و منا قرار دارد و حجاج بعد از عرفات در این سرزمین وقوف می کنند. چون مشعر در محدوده حرم قرار دارد به آن مشعرالحرام می گویند. نام دیگر این محل، مزدلفه است. (فکری و علایی، ۱۳۹۳، ص ۲۴۸) ناصر خسرو می نویسد:

و چون آفتاب غروب کرد و حاج و خطیب از عرفات بازگشتند و یک فرسنگ بیامدند تا به مشعرالحرام که مردم آنجا را مزدلفه گویند. بنایی ساخته اند خوب، همچون مقصوره، که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به منا اندازند از آنجا بگیرند و رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آنجا باشند و بامداد نماز کنند و چون آفتاب طلوع کند به منا روند و حاج آنجا قربانی کنند. (ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۱۰۳-۱۰۲)

رانده ز اول شب بر آن که پایه و بشکسته سنگ

نیم شب مشعل به مشعر نور غفران دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۴)

در نزدیکی مشعر، مسجدی به نام مسجد خیف نیز وجود دارد که ناصر خسرو به آن اشاره کرده است: «مسجدی بزرگ است آنجا که آن مسجد را خیف گویند».
(ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۱۰۳)

در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف
سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۴)

«مشعر» و «مشعرالحرام» هر کدام یک بار به عنوان واژهٔ مضمون ساز در قصاید خاقانی به کار رفته است.

۵. رمی جمرات

یکی از اعمال سه گانهٔ منا، رمی جمرات است که در سه موضع اولی، وسطی و عقبه انجام می شود. زائران این عمل را بعد از بازگشت از عرفات و مشعر و از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب عید قربان انجام می دهند. (فکری و علایی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲؛ معدن کن، ۱۳۹۵، ص ۲۴۷)

مقصود از عقوبتگاه شیطان در بیت زیر، محل رمی جمرات است:

دست بالا همت مردم که کرده زیر پای
پای شیبی کان عقوبتگاه شیطان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۱)

در بیت زیر نیز خاقانی به سه گانه بودن این عمل اشاره کرده است:

- در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف
سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند
(همان، ص ۹۴)

۶. منا

مناسرزمینی در کوهستان شرقی مکه در مسیر عرفات است که حجاج، اعمال رمی و قربانی را در روز دهم ذی الحجه در آن انجام می دهند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵)

گوسفند فلک و گاو زمین را به منا حاضر آرند و دو قربان مهیا بینند (خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۸)

در بیت زیر نیز مراد از «مسلخ» به معنای قربانگاه، همین سرزمین است:

در میان سنگلاخ مسلخ و عمره ز شوق
خار و حنظل گل شکرهای صفاهان دیده اند

(همان، ص ۹۲)

«منا» دوبار به عنوان واژه مضمون ساز در قصاید خاقانی به کار رفته است.

۷. عید قربان (عید اضحی)

حجاج پس از رمی جمره عقبه و پیش از حلق یا تقصیر، باید در سرزمین منا، گوسفند، گاو یا شتر قربانی کنند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵)

- بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منا
لیک قربان خواص از نفس انسان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۴)

خاقانی از این حیوانات با عنوان «بی زبانان» نیز یاد کرده است:

بی زبانان بر زبان بی زبانی شکر حق
گفته وقت کشتن و حق را زبان دان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۴)

به استناد اینکه طبق محاسبه مشکان طبسی، عید قربان سال ۵۶۹ قمری در روز

جمعه بوده است (فروزانفر، ۱۳۶۹، ص ۶۳۳)، در بیت زیر خاقانی واژه حج را به معنای عید قربان آورده است که می تواند مترتب براین معنا باشد که حج کامل برابر با به جا آوردن عمل قربانی در روز عید اضحی است:

حج ما آدینه و ما غرق طوفان کرم
خود به عهد نوح هم آدینه طوفان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۳)

به روز نحریا همان روز عید قربان، «حج اکبر» می گویند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۶)

ای زبان آفتاب، احرار کیهان را بگوی
دولتی کز حج اکبر حاج کیهان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۹۴)

واژه «عید» ۳۲ بار به عنوان واژه مضمون ساز، ترکیب «عید قربان» یک بار به عنوان ترکیب مضمون ساز، اضحی سه بار به عنوان واژه مضمون ساز، واژه «قربان» یک بار به عنوان واژه مضمون ساز و واژه «قربانگاه» دو بار به عنوان واژه مضمون ساز در قصاید خاقانی به کار رفته است. (رک: خاقانی، ۱۳۸۲ و امیری خراسانی، ۱۳۸۷)

مناسک حج

به مکان های اعمال حج و به مجاز ذکر محل و اراده حال، به اعمال حج مناسک گفته می شود (دهخدا، مدخل مناسک)

خواننده اند از لوح دل شرح مناسک بهر آنک

در دل از خط یدالله صد دبستان دیده اند

(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۸۹)

همه رانسخه اجزای مناسک در دست از پی کسب جزا خواندن اجزا شنوند
(همان، ص ۱۰۲)

نتیجه‌گیری

خاقانی را می‌توان جزو جان‌های شیفته ادبیات و شعر فارسی دانست. فردی که در کنار تقیّد به آداب و ظواهر دین، آنها را با روحی درونی و عشقی وافر به انجام می‌رساند و نتیجه همان را می‌توان در قصاید تعلیمی، کعبه‌ستایی‌ها، خراسان‌ستایی‌ها و از همه مهم‌تر پیامبرستایی‌های او مشاهده کرد که نشانگر عشقی بی‌پایان به پیامبر، کعبه، دین اسلام و روضه پاک رضوی علیه السلام است و او را یکی از شعرای نادر در این باره می‌توان دانست.

منابع

۱. امیری خراسانی، احمد، (۱۳۸۷)، مضمون‌یاب دیوان خاقانی شروانی، کرمان، انتشارات دانشگاه شهید باهنر، چاپ اول.
۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳)، جرعه‌ای از صهبای حج، تهران، انتشارات مشعر، چاپ اول.
۳. خاقانی، بدیل بن علی، (۱۳۸۲)، دیوان اشعار، تهران، انتشارات زوّار، چاپ هفتم.
۴. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
۵. سباعی، احمد، (۱۳۹۱)، تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه ۱۳۴۴ق)، ترجمه رسول جعفریان، تهران، انتشارات مشعر، چاپ پنجم.
۶. سجادی، ضیاء‌الدین، (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی شروانی سروده بدیل بن علی خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، چاپ هفتم.
۷. شوشتری، نورالله، (۱۳۷۷)، مجالس المؤمنین، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ چهارم.
۸. عابدی، محمدرضا، (۱۴۰۰)، کیمیای سخن (بزرگان شعر فارسی در گفت‌وگو با پژوهشگران آذربایجان)، به اهتمام سعید طرزمی، تبریز، انتشارات بهار دخت، چاپ اول.

۹. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
۱۰. فکری، مسعود و علایی، احمد، (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات حج و عمره (راهنمای سرزمین وحی)، تهران، انتشارات مشعر، چاپ اول.
۱۱. قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۸۰ق)، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، انتشارات دارصادر، چاپ اول.
۱۲. معدن کن، معصومه، (۱۳۹۵)، بزم دیرینه عروس، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ نهم.
۱۳. ----- (۱۳۷۸)، نگاهی به دنیای خاقانی، ۳ جلد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۲)، حج و حرمین شریفین در تفسیر نمونه، به کوشش سیدعلی قاضی عسکر، تهران، انتشارات مشعر، چاپ اول.
۱۵. ناصر خسرو قبادیانی مروزی، (۱۳۳۵)، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی